

«طرح پیشنهادی شیوه نگارش گزارش نهایی پژوهش»

دکتر اسدالله آزاد

دانشکده علوم تربیتی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در نگارش این مقاله که با توجه به ساختار گزارش نهایی تحقیق شامل پنج بخش

۱- مقدمات ۲- مدخل ۳- تنه اصلی یا متن ۴- نتایج و ۵- پی‌افزودها، تهیه شده است؛

جزئیات منطقی هر بخش با دیدگاهی کاربردی آمده است.

کلید واژه‌ها: روش تحقیق گزارش تحقیق

هدف

هدف گزارش تحقیق بیان مسأله پژوهش شده، روشهای به کار رفته برای مشکل‌گشایی، نتایج کند و کاو و یافته‌های برآمده از نتایج برای خواننده است. پژوهشگر لازم نیست محاسن پژوهش را به رخ خواننده بکشد و او را از این بابت مجاب سازد، بلکه وظیفه او گزارش هر چه روشنتر فعالیت‌های انجام شده، دلایل آنها، بازده کارها و نتایج حاصل است. گزارش باید چنان نوشته شود که خواننده خود بتواند در مورد کفایت پژوهش و اعتبار نتایج گزارش شده قانع شود. رسیدن به این هدف نه چندان آسان است. نویسنده باید به‌جا و به موقع در اختصار و تفصیل، عینی بودن و ارائه روشن مطلب تلاش ورزد. به احتمال، بهترین پرسشی که می‌تواند محک قرار گیرد این است: «آیا محققی دیگر می‌تواند چنین پژوهشی را با دنبال کردن مفاد گزارش تحقیق تکرار کند؟» اگر محقق به دلیل گزارش دهی ناقص یا نابسندۀ روش شناختی و یا عرضه نشدن روشن مطلب توان چنین کاری را نداشته باشد، بی‌تردید نقص از گزارش است.

ساختار: ساخت منطقی نوشته نه تنها به نویسنده کمک می‌کند تا به فکر خود، در قالب درون‌مایه و مضمون، شکل و یکپارچگی و روشنی بخشد، بلکه تفسیر گزارش را نیز برای دیگران آسان می‌سازد. ساختار گزارش تحقیق ساده است. این ساختار به تقریب استخوان‌بندی خود تحقیق را دارد و به‌طور کلی شامل بخشهای: الف) مقدمات ب) مدخل پ) تنه اصلی یا متن ت) نتایج و ث) پی‌افزودهاست.

الف) مقدمات: در مقدمات صفحه عنوان، فهرست مندرجات و دیگر فهرستها (نظیر فهرست جدولها، نمودارها، تصویرها، نقشه‌ها و نظایر آنها) جای می‌گیرد. مندرجات صفحه عنوان بسته به مورد عبارت است از: عنوان پژوهش، نام و نام خانوادگی پژوهشگر، درجه تحصیلی و مرتبه شغلی وی. سازمان متبوع (برای نمونه نام گروه آموزشی، دانشکده و دانشگاه) و تاریخ نگارش گزارش. فهرست مندرجات در برگیرنده عنوان سرفصلها و صفحه‌های مربوط در مقابل آنهاست. دیگر فهرستها نیز به همین ترتیب، پس از ذکر عنوان هر قسمت و آوردن شماره صفحه‌های مربوط در برابر آنها، آورده می‌شود.

چکیده همان عصاره مطلب و مندرجات گزارش است. در بسیاری از گزارشها، پیش از آغاز متن، چکیده تحقیق آورده می‌شود تا خواننده تصویری کلی از پژوهش انجام شده را دریابد. معمولاً چکیده شامل این مواد است: بیان کوتاه و فشرده مسأله مورد تحقیق، توصیف مختصر روشها و راههای گردآوری داده‌ها و خلاصه‌ای از یافته‌ها.

ب) مدخل: در نگارش این بخش که گاه آن را مقدمه، دیباچه یا درآمد نیز خوانند، دو مقصود عمده باید مدنظر باشد: یکی طرح و معرفی مسأله در بافتی مناسب، و دیگری برانگیختن و تقویت علاقه خواننده. نقش اصلی مدخل فراهم آوردن وسیله معارفه خواننده با نوشتار است. مدخل معمولاً شامل موارد زیر است:

۱- بیان مسأله: طرح و اظهار روشن و کامل و درعین حال موجز مسأله مورد تحقیق و گاه آوردن هدف کلی پژوهش. طرح مسأله تحقیق به صورت پرسش ارزنده‌تر می‌نماید.

۲- بیان نظریه (هـ)، فرضیه (ها) و تعریف (ها): بسیاری از پژوهشها در راستای

نظریه (ها) بی انجام می شود که در این صورت یادکرد اصلی آن (ها) ضروری است. بسا پژوهشها که به منظور آزمون فرضیه (ها) بی صورت می گیرد و در این موارد بیان روشن آن (ها) اجتناب ناپذیر است. در صورتی که واژه ها یا اصطلاحهایی کلیدی در نظریه (ها) و فرضیه (ها) آمده باشد، تعریف عملی (عملیاتی) - و در عین حال اندازه پذیر - آنها لازم است.

۳- بیان و تعریف متغیرها: چنانچه پژوهشی اثر و رابطه متغیرهایی را بخواهد بسنجد و اندازه گیرد، آن متغیرها را باید تعریف کرد، آنچه در این باب مهم است اندازه پذیری متغیرها بنا به تعریف عرضه شده و توجیه پذیری آنهاست.

۴- توجیه منطقی اهمیت مساله: نشان دادن اهمیت مساله مورد تحقیق از جهت ابتکار و نو جویی - یعنی یافتن یا کشف آنچه بر دیگران مجهول است - و تأیید یا نوگستری - یعنی گستردن یا تفصیل آنچه بر دیگران به اجمال معلوم است - امری حیاتی است. هر مساله ای را باید از دیدگاه کمک به بهبود جامعه و تکامل علم و مصلحت اجتماع توجیه کرد و نشان داد که اهمیت آن بدان سبب است که با صرف حداقل زمان و کمترین نیروی انسانی و مالی می تواند به نتایج دلخواه رسد.

۵- بیان محدودیتها: بی گمان هیچ پژوهشی خالی از محدودیتها و عیبهات نیست، از این رو تشخیص محدودیتها و ضعفهای کار بسیار حایز اهمیت است و توجه به آنها محقق را در دفاع از یافته هایش مجهزتر می سازد. این کار نه از سر فروتنی و نه برای شانه خالی کردن از زیر بار مشکلات فنی، بلکه بدان سبب انجام می شود تا خواننده بتواند در باب اعتبار نتایج حاصل از داده ها و ارج و ارزش کلی تحقیق داوری کند. محدودیتها را باید در دو بخش قید و بندهایی که مهار و نظارت آنها از عهده پژوهشگر خارج است و آنهایی که در اختیار اوست و به دلایلی اعمال می کند، برشمرد.

۶- مرور پیشینه پژوهشها: لزوم بحث و بررسی متون، نوشتارها و گزارشهای پژوهشی پیشین دو دلیل عمده دارد: دلیل نخستین و مهمتر آن است که توجیه خردآمیز طرح مساله در پرتو این کار ابراز و روشن شود. بدین سان، پژوهشگر دورنمایی گسترده تر از موضوع تحقیق را به دست می دهد و جایگاه مشکل و مساله پژوهشی خود را در آن تصویر کلی می نمایاند. دلیل دیگر آن است که باید خواننده را

از آنچه در این باب انجام شده یا نشده است مطلع ساخت. بدیهی است که از این راه پژوهشگر باید نشان دهد پژوهش ویژه وی بیشتر انجام نشده و یگانه است. هدف ناپیدا تر آن است که جایگاه این پژوهش در پیکره تحقیقات انجام یافته مشخص شود و ادای سهم آن به پیشبرد علم شناخته آید.

در باب بررسی اجمالی سابقه و وضع کنونی مسأله مورد تحقیق و نیز مرور انتقادی بر مطالعات پیشین، باید توجه داشت که اگر برخورد پیشین با مسأله مورد تأیید باشد، باید سهم هر یک از محققان گذشته و نارساییهای کار آنان نشان داده شود و روشن گردد که تحقیق حاضر برای رفع آن کمبودها و پیشبرد حل مسأله چه خدمتی انجام می دهد. اگر محقق بر پایه نظریه ای متفاوت یا برداشت و روشی تازه یا بادامنه و گستره جدید به بررسی مسأله پرداخته، باید این معانی به روشنی بیان گردد.

ب) **تنه اصلی یا متن:** گزینش راه و رسم انجام گام به گام تحقیق، تعیین شیوه های تحلیل داده ها، طریقه گردآوری داده ها، طرز تعیین نمونه و نحوه نمونه برداری، راههای آزمون فرضیه (ها)، چگونگی سنجش متغیرها و گاه نحوه پیش آزمون و مطالعات مقدماتی و تجزیه و تحلیل یافته ها پیکره اصلی گزارش تحقیق را به شرح زیر تشکیل می دهد:

۱- **روش شناسی:** هدفها، ماهیت و امکانات عملی موضوع پژوهش روش تحقیق خاص خود را می طلبد. در این مرحله، با توجه به نکات یاد شده باید روش تحقیقی مشخص برگزید تا امکان رسیدن به نتایج مطلوب را میسر سازد. یادکرد صریح روش تحقیق در این مرحله ضروری است.

۲- **روش تحقیق و تحلیل داده ها:** روش تحقیق مجموعه گامهای از پیش اندیشیده شده ای است که جریان پژوهش بر مبنای آن گامها پیش می رود و در تمام مراحل چراغ راه و راهنمای محقق است. سوای روش تحقیق، محقق باید از روشهای آماری خاصی که برای تحلیل یافته ها مورد استفاده قرار داده است یاد کند. گاه می توان آزمودنیها و چگونگی گزینش آنان را نیز آورد. یکی از محاسن این بخش ایجاد امکان به منظور تکرار یا ادامه تحقیق در همان زمینه یا زمینه دیگر برای محقق دیگر است تا بتواند با رعایت مفاد مندرج در این قسمت، تحقیقی مشابه انجام دهد، داده ها را بار

دیگر بکاود و یا به نتایجی روشنتر از حاصل پژوهش پیشین دست یابد.

۳- روش گردآوری داده‌ها: هریک از انواع روشهای تحقیق روشهای گردآوری داده‌های خاص خود را می‌طلبد. گاه در پژوهشی از تلفیق چند روش جمع‌آوری داده‌ها استفاده می‌شود. به هر تقدیر، در این مرحله باید از شیوه‌های به کار بسته شده در گردآوری داده‌های مناسب یاد کرد. اگر در این راه از ابزارهای از پیش آماده شده‌ای بهره جسته شود، شرح ویژگیهای آن وسایل ضروری است.

۴- نمونه و روش نمونه‌برداری: هر جزئی که معرّف کل باشد نمونه نام دارد. از آنجا که در بیشتر پژوهشها بررسی کل موارد موردنظر (جمعیت، جامعه) و رای امکان و حدود وقت محقق است، کار بر روی نمونه‌ای که نمایانگر کل جمعیت باشد ضرورت می‌یابد. گزینش نمونه و تعداد (یا مقدار) بسنده آن به عواملی چون موضوع مورد بررسی، وقت مورد نیاز و نظایر آنها وابسته است. ضروری است در این قسمت از شیوه نمونه‌برداری و سبب گزینش آن یاد شود.

۵- روش آزمون فرضیه(ها): شیوه‌های آزمون فرضیه(ها) باید به تفصیل آورده شود. اگر پژوهش از نوع تجربی است، باید نحوه دستکاری متغیر(های) مستقل به شرح گفته شود. این شرح شامل توصیف ابزارهای به کار رفته - نظیر رسانه‌های دیداری و شنیداری - دستورالعملهای داده شده به آزمودنیها، مهارتهای ضروری و محدودیتهای ناگزیر و جز آنهاست.

۶- روش اندازه‌گیری متغیرها: در بسیاری از پژوهشها متغیرهایی وجود دارد که پژوهشگر آنها را دستکاری، مهار یا مشاهده می‌کند. معمولاً متغیرها به دو گروه مستقل و وابسته تقسیم می‌شود و این بخش گزارش باید شرح نحوه سنجش آنها را دربرگیرد و به اعتبار و روایی آنها با آوردن شواهد اشاره شود.

۷- پیش‌آزمون و مطالعات مقدماتی: بسیاری از محققان پیش از آغاز تحقیق اصلی، برای امکان‌سنجی پژوهش و یافتن دشواریهای سر راه به مطالعات مقدماتی و آزمایشهایی می‌پردازند. در این صورت شرح فعالیتهای انجام شده و گزارش نتایج آنها ضروری است.

۸- تجزیه و تحلیل و تفسیر یافته‌ها: این بخش در واقع هسته اساسی گزارش پژوهش را

تشکیل می‌دهد و مشتمل بر بحثهای کلامی، جدولها، شکلها، نمودارها، منحنیها و به‌طور کلی تجزیه و تحلیل و تفسیر یافته‌هاست. معمولاً تفسیر نتایج و پیامدهای آن با یکدیگر گزارش می‌شود. نتایج یافته‌های پژوهش مواد خامی است در خدمت یافتن راه حل مسأله تحقیق. داده‌ها و تفسیر آنها ابزارهای آزمون فرضیه‌های پژوهش است. روش‌شناسی و گردآوری داده‌ها ابزارهایی است در خدمت کسب مطالب خام یا همان داده‌ها به منظور آزمون فرضیه(ها)، پرسش اساسی این است که آیا یافته‌ها پشتیبان و مؤید فرضیه(ها) هست یا نه؟

پیش از نگارش این بخش از گزارش بهتر است داده‌ها و نتایج آنها خلاصه و در صورت امکان به شکل جدولهایی عرضه شود. این پیکره‌ها باید دارای شماره و عنوانی مناسب با محتوای خود باشد و در عین سادگی، یکی دو رابطه با معنا از یافته‌ها را عرضه دارد. بحثهای کلامی نیز باید مبین ویژگیهای کلی و روابط با معنی و جالبی از یافته‌ها باشد و هرگز به صورت تکرار محض محتوای پیکره‌ها عرضه نشود. محقق پس از فشرده و خلاصه کردن یافته‌ها، برای تجزیه و تحلیل و سپس تفسیر آنها از روشهای آماری سود می‌جوید. این روشها به اجمال دو نوع است: آمار توصیفی و آمار استنباطی. به هر حال، مناسبت و کفایت این روشها برای موضوع خاص تحقیق را محقق باید معین کند. کوتاه سخن آن که مناسبت و تکافوی تعبیر و تفسیر داده‌ها بستگی به هر یک از حلقه‌های زنجیر شناخت روش علمی و میزان تناسب هر حلقه با مسأله پژوهش و هماهنگی همه حلقه‌ها با یکدیگر دارد.

ت) نتایج: بخش نتایج نقش بسیار مهم و پرظرافت جمع‌بندی نوشته را برعهده دارد و خود می‌تواند شامل دو قسمت زیر باشد:

۱- خلاصه پژوهش: در این جا، شرح بخشهای پیشین و یافته‌های مهمی که از آنها بحث شده است به صورت فشرده عرضه و از مجموع پژوهش نتیجه‌گیری می‌شود. این یافته‌ها شامل اطلاعاتی است که پژوهشگر از راه تحقیق جاری خویش به دست آورده یا از طریق مطالعه تحقیقات و نوشته‌های دیگران فراگرد آورده است.

۲- پیشنهادها: در بسیاری از پژوهشها مسائلی بی‌جواب می‌ماند و نیازمند پژوهشهای بیشتر و دیگر است. در این صورت محقق می‌تواند آنها را صورت دهد و

برای پژوهش‌های آتی توصیه کند.

به هر تقدیر بهتر است نتایج حاصل از پژوهش فعلی جمع‌بندی و راه حل نسبی یا قطعی به دست آمده گزارش شود. گزارش همین ناکامیها و احیاناً علل آنها (خواه اختیار روش نادرست، خواه نارسایی وسایل و مواد و داده‌ها، خواه فرضیه‌های نادرست و جز آنها) خود خدمتی علمی و فرهنگی به شمار می‌رود، زیرا پژوهشگران دیگر را از طی همین راه معاف می‌دارد.

محقق در خاتمه می‌تواند باتوجه به برخوردهایش با مسائل و مشکلات متعدد در مراحل گونه‌گون تحقیق و پی بردن به ناآگاهیها و سرگردانیهای موجود در زمینه مورد تحقیق، عنوانها یا موضوعهای تحقیقی دیگری را پیشنهاد کند. این کار خود منبع بسیار مفیدی خواهد شد تا محققانی که در انتخاب موضوع تحقیق دچار اشکالند، راهنمایی شوند.

ث) پی‌افزودها: مطالبی را دربرمی‌گیرد که آوردن آنها در بافت گزارش چندان کمکی به درک و دریافت خواننده نمی‌کند، اما آگاهی از آنها ضروری است. چنین مواردی - در صورت وجود - عبارت است از یادداشتهای توضیحی و ارجاعی، جدولها، نمودارها، تصویرها و نقشه‌های مؤید مطالب متن، پرسشنامه‌ها، آزمونها، اسناد و مدارکی که درج آنها در متن، آن را گران‌بار می‌سازد، محاسبه‌ها و جز آنها. آوردن واژه‌نامه و به‌ویژه کتاب‌نامه نیز توصیه می‌شود. وجود پی‌افزودها در گزارش نهایی تحقیق کمک مؤثری به پژوهشگران مبتدی، به خصوص در زمینه گردآوری داده‌هاست و اگر محققانی قصد تکرار آن تحقیق را داشته باشند و بخواهند به بررسی تغییرات خاصی در طول زمان و با ابزارهایی یکنواخت بپردازند، کمک شایانی عرضه می‌دارد.

کتابنامه

- ۱- سمیعی، احمد؛ آیین نگارش. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- ۲- حزی، عباس؛ آیین گزارش نویسی، تهران: دبیرخانه هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، ۱۳۷۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گزارشها

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ادیان‌شناسی در امریکا^(۱)

دکتر عبدالعزیز ساشه دینا

بخش ادیان‌شناسی دانشگاه ویرجینیا

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین،
رحمة للعالمین ابی القاسم محمد (ص) و علی آله الطیبین الطاهرین.
بسیار سپاسگزارم از این‌که فرصتی را در اختیار من گذاشتند تا بتوانم عرایضم
را در مورد «ادیان‌شناسی در آمریکا» خدمتتان ارائه دهم. جالب توجه است که چه
کشورهای غربی بپذیرند و چه نپذیرند بعد از انقلاب اسلامی ایران واقعیتی
به وجود آمده و آن این‌که در عرض این بیست سال توجه مردم به دین زیاد شده
است.

دانشجویان دانشگاه‌های آمریکایی در کلاسهای مختلف ادیان‌شناسی
به مقدار زیادی شرکت می‌کنند و در جست‌وجوی مبانی یا جوابهایی هستند که
در یک جامعه‌ای که مادی باشد، انسان‌خواهی نخواهی با آن روبه‌رو می‌گردد.
مادی‌گرایی نمی‌تواند همه سؤالات مهم انسان بودن را ارضا کند. در بیست سال
اخیر وقتی که در دانشگاه «ویرجینیا» به تدریس درسهای اسلام‌شناسی شروع کردم،
در هر کلاس هشت، ده، دوازده، یا حداکثر ۲۰ تن دانشجو بودند. اما اکنون که همین
درسهای را تدریس می‌کنم، مجبوریم به جهت کثرت دانشجو بیشتر از هشتاد تن
نپذیریم، مخصوصاً در درسهای دوره لیسانس؛ و در دوره‌های فوق لیسانس و

۱- متنی که اینک در برابر شماست صورت مکتوب سخنرانی آقای دکتر ساشه دیناست که در مهرماه ۷۹
در تالار اجتماعات دانشکده الهیات ایراد شده است. این متن پس از پیاده شدن از نوار و اندکی ویراستاری
به صورت کنونی در آمده است.

دکتری نمی‌توانیم بیشتر از دوازده تن بپذیریم. جالب توجه این است که هم‌اکنون در درسهای اخلاق بیش از چهارصد تن ثبت‌نام کرده‌اند. چون آنان در جست‌وجوی Ethics به معنی شناخت عمل انسان که چقدر درست و نادرست است، می‌باشند. این پدیده جالب است که چه در زمان سابق و چه اکنون، این سؤال برای ما پیش می‌آید که یک فارغ‌التحصیل دانشکده الهیات می‌خواهد در جامعه چه کار کند؟ زمانی که من دانشجوی بودم، دانشجویی که در رشته‌های دیگر مردود می‌شد به دانشکده الهیات می‌آمد. حالا نمی‌دانم چگونه است؟ آیا بهتر شده یا بر همان مبنای گذشته است؟ جالب توجه است که در آمریکا بهترین دانشجویان در دانشکده‌های ادیان‌شناسی هستند. متفکرترین، فلسفه‌دوست‌ترین دانشجویان که دارای قوت نویسندگی هستند و کسی که در سطح بالا می‌اندیشد در دانشکده ادیان‌شناسی است. یکی از شاگردان من که جوانی هجده‌ساله و آمریکایی است، آسیستانت [= دستیار] من است و هیچ‌وقت در تاریخ ادیان‌شناسی نشده است که پسر هجده‌ساله‌ای به سمت Teaching assistant (کمک کار استاد) منصوب شود و برسد. شما وقتی که به نوشته‌های او نظری بیفکنید - چون بهترین نوشته‌های او درباره اسلام است - تعجب خواهید کرد و دانشجویان دوره دکتری بنده نمی‌توانند در این باره بهتر از او بنویسند. دانشجوی هجده‌ساله‌ای که هنوز مسلمان نشده و مسیحی است ولی علاقه شدیدی به اسلام دارد. امیدوارم خداوند او را هدایت کند.

من با این گفته‌هایم می‌خواهم این مطلب را برسانم که «ادیان‌شناسی» یک تاریخی دارد و در شؤون دانشگاه یکی از برجسته‌ترین مثالها برای [نشان دادن] رشد دانشگاه شده است. در دپارتمان [= بخش] خودمان ۲۹ تن استاد داریم که ادیان مختلف جهان را درس می‌دهند. البته این دانشگاه، دانشگاهی دولتی است و یادتان باشد که در آمریکا کلیسا و دولت [ازهم] جدا هستند و در عین حال دانشگاه «ویرجینیا» که هم دولتی است و هم یکی از ده دانشگاه مهم آمریکاست، رشته «ادیان‌شناسی» در اوج رشد است و دپارتمان ما از یکی از بزرگترین بخشهای ادیان‌شناسی در آمریکا محسوب می‌شود. بایستی جست‌وجو کرد که دلیل این امر

چیست؟ وضع ادیان‌شناسی در آمریکا چگونه است؟ اولاً بپردازیم به تاریخچهٔ ادیان‌شناسی در آمریکا.

ادیان‌شناسی در دانشگاهها، سی سال یا سی و پنج سال بیشتر سابقه ندارد. یعنی تاریخچه آن بسیار معاصرتر از آن است که ما فکر می‌کنیم. قبلاً در آمریکا به جهت این‌که همه ایالات آن تقریباً مسیحی هستند، مدارس دینی وجود داشت و به این مدارس Theological seminaries [= حوزه‌های علمیهٔ الهیات] می‌گفتند.

هر فرقهٔ مسیحی در این مدارس به روش خود به آموزش مسیحیت می‌پرداخت و مدرسه مخصوص به خود داشت و مبلغان خودشان را تربیت می‌کردند. در سال ۱۹۴۰ تقریباً شصت سال پیش، جنبشی به وجود آمد که «ادیان‌شناسی» یا لاقلاً «مسیحیت‌شناسی» به دانشگاه وارد شد. چون تا پیش از آن مسیحیت‌شناسی را فقط در «مدارس دینیه» درس می‌دادند و مدرسان آن همگی کشیش بودند و تعهد به دین مسیحیت داشتند. کسی که متعهد به دین مسیحی نبود نمی‌توانست در این مدارس تدریس کند. این امر سبب شد که Divinity school که تقریباً معادل دانشکدهٔ الهیات خودمان است در چند دانشگاه برجستهٔ آمریکا تأسیس شود. که از آن زمان شصت سال می‌گذرد. به هر صورت جنبشی بود که قائل بود دانشگاه‌ها باید دین‌شناسی وارد شود و البته منظورشان «مسیحیت‌شناسی» بود و نه دین‌شناسی کلی. دانشگاه‌های پرینستون، ییل، هاروارد و شیکاگو و چند دانشگاه دیگر از مهم‌ترین دانشگاههایی هستند که دانشکدهٔ الهیات دارند. در این دانشگاهها از راه متدولوژی وارد درس مسیحیت شدند که در بارهٔ متدولوژی بعداً صحبت می‌کنم. مسأله‌ای که پیش آمد این بود که آیا دانشگاه می‌تواند مبلغ دینی تربیت کند. مثل این‌که ما سؤال کنیم که آیا دانشکده‌های الهیات در ایران می‌توانند امامان جماعت تربیت بکنند؟ من نمی‌دانم برنامه و هدف دانشکدهٔ الهیات در ایران چیست؛ ولی هدف دانشکده‌های الهیات در آمریکا این بود که هم مبلغ دینی تربیت کند و هم استاد. دو کار را باهم جمع کنند. یعنی هم امام جماعت تربیت کنند و هم استاد دانشگاه. کار دشوار بود. چون اولاً با مسألهٔ متدولوژی روبه‌رو می‌شدیم و ثانیاً چون مسیحیت به فرقه‌های مختلفی تقسیم شده است. مثلاً از مذهب پروتستان

حدود دویست فرقه منشعب شده است. کاتولیک تنها یک فرقه است. این که کدام یک از این فرقه‌ها را درس بدهند و ترویج کنند و بنابر کدام یک، مبلغ تربیت کنند، مسأله مهمی در دانشکده‌های الهیات آمریکا شد. آنها سعی کردند که همه این فرقه‌ها را درس بدهند. این مرحله دوم بود. ولی متدولوژی آنها هنوز متدولوژی عقیده‌پروری و کلام‌پروری بود. می‌خواستند کلام مسیحیت را درس دهند تا یک مسیحی بتواند از دین خودش دفاع کند. بالاخره کار علم کلام دفاع از مذهب است، هم در مقابل دشمنان خارجی و هم در برابر دشمنان داخلی. متکلم هم از عقاید مذهب خودش دفاع می‌کند و هم از شبهاتی که از خارج به مذهبش وارد می‌شود دفاع می‌کند. مسأله‌ای که پیش آمد این بود که ادیان‌شناسی هنوز به آن صورتی که بعداً وارد دانشگاه شد، درنیامده بود. متد [= روش] آن همان متد مدرسه دینی و حوزه‌ای بود. من این اصطلاحات را برای این به کار می‌برم که برای شما مأنوس‌تر است. مسأله همان متدولوژی حوزه‌ای بود؛ یعنی خواندن متون و شرح آن و جواب دادن و تربیت عقیده و راسخ کردن اعتقادات بود. در بخش فلسفه دانشگاه‌ها این سؤال پیش آمد که آیا می‌شود در فلسفه، دین را نادیده گرفت؟ درحالی که در فلسفه با متافیزیک و خداکار داریم. فلسفه در باره وجود و فلسفه آن بحث می‌کند. مگر می‌شود که دین را در فلسفه نادیده گرفت؟ پس بایستی درس دین را وارد فلسفه هم بکنیم. کم‌کم دپارتمانهای فلسفه و ادیان تأسیس گردید *philosophy and Religion* هیچ وقت دین به تنهایی نبود؛ بلکه همراه فلسفه بود. و سبب آن هم این امر بود که فیلسوفان می‌توانستند از راه فلسفه به دین توجه کنند و درس بدهند. البته این درس، درس دین نبود؛ بلکه درس شک و ایمان بود. یکی از مهم‌ترین درسهایی که اکنون در دانشگاههای آمریکا شهرت واقعی دارد درسی است به نان *faith and doubt* (ایمان و شک). به این معنا که انسان چگونه می‌تواند شک را از خود برطرف کرده و به ایمان برسد و فیلسوفان بزرگی چون هایدگر، کی‌یرکگاردوپل تیلیک در این باره چه نظریاتی دارند. اینها فیلسوفانی بوده‌اند که در باره دین و ایمان نظریه‌پردازی کرده‌اند. تقریباً حدود چهل سال پیش «ادیان‌شناسی» از راهی دیگر وارد دانشگاه‌های آمریکا گردید و آن راه، راه سکولاریستی بود. یعنی اعتقاد بین دین و

دیندار، بین مدرس و دین خودش. یعنی لازم نبود کسی که مدرس دین است، به دینی که درس می‌دهد ایمان و اعتقاد هم داشته باشد. می‌بینید که دین‌شناسی ابتدا از همان مدارس و حوزه‌ها آغاز شد و سپس از این‌راه و راه فلسفه وارد دانشگاه‌ها شد و حالا از راه «ادیان‌شناسی تطبیقی» وارد شد. به این معنا که ادیان با یکدیگر سنجیده شود و تطبیق گردد تا بتوان به دانشجویان راه بررسی صحت و سقم ایمان و برخی عقاید را نشان داد. در این جاست که اهمیت مسأله متدولوژی رخ می‌نمایاند.

من هنگامی که در دانشکده الهیات در درس آقایان مدیر شانه‌چی و دکتر مشکوة‌الدینی و جلال‌الدین آشتیانی شرکت می‌کردم هیچ وقت یادم نمی‌آید که درس «متدولوژی» را خوانده باشم. به این معنا که روش‌شناسی دین چگونه است و ما چگونه درس دین را فراگیریم و پدیده دین را چگونه بشناسیم. البته حتی در مدارس Theological schools (مدارس الهیات) در آمریکا هم استادان قائل به درس متدولوژی نیستند. روزی که شما وارد این مدارس بشوید، شروع می‌کنید به انجیل خواندن و احادیث انجیل را خواندن تا برسید به مرحله‌ای که شما توانایی کشیش شدن را دارا شوید. ماهم تقریباً همین صورت و منوال را در دروس حوزه داشتیم. مثلاً معالم الاصول را می‌خواندیم و همین‌گونه دروس را ادامه می‌دادیم، ولی هیچ‌گاه بحث از متدولوژی نبود. به این معنا که به چه روشی پدیده دین را باید شناخت. دانشگاه وقتی که به دین رجوع کرد، سؤال مهم آن متدولوژی بود؛ یعنی از چه راهی می‌توانیم دین را جزء برنامه درسی دانشگاه قرار دهیم. بالاخره دانشگاه محل بحث و تحقیق و نقد است و ممکن است یک تئوری را بپذیرند و تئوری دیگری را رد کنند. تز و آنتی‌تز و سنتز دارند. چگونه می‌توان دین را در این‌گونه مباحث وارد کرد وقتی که اینها متد همه علوم است. متد علومى مانند فیزیک و شیمی و ریاضی است و نه دروسی مانند علوم انسانی. چهار متد و روش در «ادیان‌شناسی دانشگاه‌های آمریکا» وارد شد. به دیگر سخن ادیان‌شناسی را از چهار روش می‌شود درس داد یا آن را فراگرفت:

۱- تاریخی بودن نصوص. اصول کافی، لمعه و شرح لمعه، شرح قوشچی...

را در حوزه می خوانیم. ولی هیچ وقت از خود سؤال نمی کنیم که این متون چه هنگام نوشته شده و حتی استاد هم به ما در این باره سخنی نمی گوید. هیچ گاه در باره نص و متون بحث تاریخی نمی کنیم. چون هر موقع که نصوص را در تاریخ بشناسیم، سؤالهایی به وجود می آید که آیا این نصی که در دست داریم، وثوق دارد و قابل اعتماد است؟ مثلاً اهل سنت می گویند همه احادیث صحیح بخاری، صحیح هستند. در حالی که صحیح بخاری در قرن سوم هجری جمع شد و به صورت کتاب درآمد. سیر احادیث در سه قرن گذشته آن چگونه بوده و از چه مراحل گذشته تا به زمان بخاری رسیده که ضبط و ثبت شده است؟ آیا می توان گفت که همه احادیث صحیح بخاری صحت دارد؟ یعنی پرداختن به مسأله «شک در دین» کار دانشگاهها بود. به این معنا که پدیده دین را اکتشاف و انکشاف کنیم، نقد کنیم و نصوص را از نظر تاریخی بررسی کنیم. پس اولین متدی که وارد دانشگاه شد این بود که هر متنی تاریخی و جامعه‌ای دارد. هیچ نویسنده‌ای نمی تواند از جامعه، فرهنگ و تاریخ خود خالی الذهن باشد. شما که اکنون چیزی می نویسید نمی توانید بگویید که از زمانه خود متأثر نیستیم، این که شما بگویید من تحت تأثیر جامعه و فرهنگ زمانه خود هستم، خواهی نخواهی ما مجبور می شویم در نوشته شما با دیده دقت بنگریم که چه چیزی در این نویسنده تأثیر گذاشته و چه نوشته‌ای را خوانده که در هنگام تألیف این اثر نتوانسته است خود را از آن دور بسازد؟ حتی دانشجویانی که مقاله یا تحقیقی را می نویسند، خواننده این مقاله یا تحقیق نمی تواند آن دانشجو را از تأثیرهای مختلف جامعه، منفرد بداند. اساساً خود عقل محوطه‌ای دارد. و آن محوطه زمانی است.

۲- متد مردم شناسی: بحث در دانشگاه شیکاگو از این جا شروع می شود که دین از فرهنگ جدا نیست. فرهنگ و دین (Culture and Religion) به یکدیگر آمیخته اند. گفتند تا وقتی که فرهنگ مردم را شناسیم نمی توانیم دین مردم و پدیده دین را بشناسیم. فهم کل پدیده دین منحصر است به فهم فرهنگ مردم. مثل این که ما بگوییم تا وقتی که زبان عربی عصر نزول (قرن هفتم میلادی)، آن هم گونه‌ای از لهجه خاص و مفردات خاص آن را اگر خوب شناسیم، نمی توانیم از آیات قرآن

هیچ تحلیلی ارائه دهیم. ترجمه کفایت نمی‌کند. زبان عربی قرن هفتم میلادی با زبان امروزی فرق کرده است. چون اساساً زبان در اثر [گردش] زمان و مکان متغیر می‌گردد. اکنون شاید ما نتوانیم تشخیص دهیم که آیا لهجه حجازی همان لهجه‌ای است که در قرآن است و رسول اکرم (ص) بدان تکلم می‌فرمود. بنابراین تا وقتی که فرهنگ مردم عصر نزول و فرهنگ مردم حجاز را در قرن هفتم میلادی نشناسیم نمی‌توانیم قرآن را بشناسیم. نمی‌توانیم زبان و پیام قرآن را بشناسیم و درست بفهمیم. مثلاً ما تا وقتی که مقام و منزلت زن را در قرن هفتم میلادی از راه مردم‌شناسی دریابیم، نمی‌توانیم مسائل قرآنی را در باره زن بفهمیم. در انجیل و تورات همین‌گونه است. بنابراین تا وقتی که درک مردم آن زمان در باره مسائلی چون خدا و ماوراء الطبیعه و... را نفهمیم، نمی‌توانیم به مسائل قرآنی پی ببریم. اکنون این متد را در «ادیان‌شناسی» بسیار مهم می‌دانند.

۳- دین پدیده‌ای اجتماعی است با این‌که ایمان پدیده‌ای فردی است. ایمان برقراری یک رابطه خاص بین بنده و خداست Vertical است یعنی [عمودی و مستقیم] و بدون هیچ رابطه‌ای با خدا رابطه داشته باشیم. آری، در آنی که شما بگویید من بنده خدا هستم در همان آن بایستی بگویید که من با بندگان دیگر رسته و رابطه‌ای دارم. شناخت این روابط انسانی کار جامعه‌شناسی (Sociology) است. اکنون «جامعه‌شناسی» متد مهمی در «ادیان‌شناسی» شده است. مثلاً اصطلاح fundamentalism [= بنیادگرا یا اصولی] را غربیان ساخته‌اند که در زبان عربی در مقابل آن «متشدّین» گذاشته‌اند. مفهوم این تعبیر از نظر غربیان، ارتجاع است. اما در میان ما معنای بسیار خوبی دارد و به معنای شخصی است که از روی عقل سخن می‌گوید، غربیها بنیادگرایی را به عنوان پدیده‌ای اجتماعی مورد بحث قرار می‌دهند. یعنی این‌که اینان [بنیادگراها، مرتجعان] در جامعه چه نقشی را ایفا می‌کنند. این متد در شناخت پدیده‌ی دین در اجتماع بسیار مهم است که جامعه چگونه بایستی دین را بشناسد. البته به گونه‌ای با علم سیاست هم ارتباط پیدا می‌کند. یکی از مسائل مهم دولتهای غرب که در صدد مستعمره‌سازی هستند، این است که آنان می‌خواهند بفهمند که مردم چگونه فکر می‌کنند. جامعه‌شناسان

هستند که به آنان می‌گویند که مردم به این دلیل این‌گونه می‌اندیشند و مثلاً فکر دینی آنان از این آب‌شخور سیراب می‌گردد.

۴- متد آخر پدیده‌شناسی (phenomenology) است که در برخی مراکز رایج گردیده است. یک جامعه‌شناس هنگامی که جامعه‌ای را به نگاهی خاص می‌نگرد، مثلاً می‌خواهد بداند این جامعه چرا متدین است و جامعه دیگر چرا متدین نیست؟ در آن جا شرط نشده که جامعه‌شناس خودش متدین باشد تا پدیده دین را در جامعه بشناسد. آیا شما می‌دانید که وقتی جامعه‌شناسی متدین نباشد و بخواهد در باره متدینان بررسی کند، چه اشکالی به وجود می‌آید؟ اشکالی بسیار بزرگ به وجود می‌آید و آن اشکال پدیده‌شناسی است. چیزی که من خودم به آن اعتقاد ندارم و آن را راست نمی‌دانم، چگونه در دیگران راست ببینم؟ اشکالی متدولوژیک و منطقی به وجود می‌آید. مثل این که من خودم باور نداشته باشم که ۲ ضرب در ۲، چهار می‌شود ولی به شما بگویم که 2×2 چهار می‌شود، درحالی که خودم به آن اعتقاد ندارم. این درس ریاضی، نمی‌تواند درس ریاضی باشد چون خودم به آن معتقد نیستم. درحالی که انسان نمی‌تواند درسی را بدهد یا دنبال کند مگر این که خودش به آن معتقد باشد. تا وقتی که انسان به چیزی اعتقاد نداشته باشد، نمی‌تواند آن را به دیگری بیاموزد. تا وقتی که خودم باور نداشته باشم اصلاً نمی‌توانم در باره ایمان سخن بگویم. «پدیده‌شناسی» به پدیده ایمان در میان مردم توجه دارد. محقق و استاد باید خود، جوابگوی سؤالات باشد. و نباید آنها را تحمیل کند. ما می‌توانیم برنصوص، دیدگاهها و سؤالات خودمان را تحمیل کنیم و برخی این کار را می‌کنند. مثلاً امروزه در ایران مُد شده است که برخی هنگامی که افکار امام خمینی (ره) را بررسی می‌کنند او را فرامدرن و پست مدرن می‌دانند. اما من می‌گویم که اینان خطا می‌کنند. امام (ره) نه فرامدرن و نه مدرن بود، بلکه مسلمانی بود که به عنوان یک رهبر مسلمان سخن می‌گفت و با فلسفه غرب و مفاهیم آن کار نداشت. بلکه کار اصلی او بیدار کردن مردم غافل بود. اگر ما دیدگاهها و افکار خودمان را بر نظرات دیگران تحمیل کنیم، نتیجه‌های به دست آمده غلط خواهد بود. مثل بحث‌هایی از این قبیل که آیا دکتر شریعتی دمکرات بود یا خیر؟ این بحث بسیار بیهوده است. زیرا

در آن زمان دمکراسی مسألهٔ دکتر شریعتی نبود. حالا اگر بخواهیم بچسبانیم که آیا ایشان دمکرات بوده یا خیر از لحاظ پدیده‌شناسی نمی‌توانیم این کار را بکنیم. پدیده‌شناسی ایجاب می‌کند که پس از مطالعهٔ آثار یک دانشمند بدون هیچ پیش فرض و پیش قضاوتی در مورد آرا و اندیشه‌هایش باید نتیجه‌گیری کرد. این مستد چهارم یکی از مهم‌ترین متدها در «ادیان‌شناسی» محسوب می‌شود.

اکنون می‌رسیم به یک مرحلهٔ بسیار حساسی که امروزه در «ادیان‌شناسی آمریکا» پدید آمده است و آن «تطبیق میان مدرس و موضوع درس» است. صحیح است که من می‌توانم به‌طور مثال تاریخی را بدون آن‌که مؤمن به تاریخ باشم تدریس کنم. لازم نیست که من برای تدریس جامعه‌شناسی و تئوری‌های آن مؤمن به جامعه‌شناسی هم باشم. اما آیا می‌شود «دین» را درس داد بدون آن‌که بدان ایمان داشت؟ آیا می‌شود که من به شما درس «اسلام» بدهم بدون آن‌که مؤمن به «اسلام» باشم؟ به نظر من محال است. اکنون در آمریکا بحث سر این موضوع است. گروه‌های ادیان‌شناسی می‌گویند که شخصی اگر حتی سکولاریست هم باشد می‌تواند درس دین بدهد و اگر حتی فراتر از آن، نهیلیست هم باشد - یعنی به هیچ چیز اعتقاد نداشته باشد - می‌تواند درس آکادمیک دین بدهد. به نظر من اگر چنین شود اشکالی بزرگ به وجود می‌آید؛ چون دین یک پدیدهٔ روان‌شناسی هم هست (psychology of Religion) و مرتبط است با عاطفه بشری و انگیزه‌های بشری. آیا می‌شود که دین را خشک درس داد به این بهانه که آکادمیک است و باید بی‌طرفانه درس داد. من می‌گویم که هیچ استادی نمی‌تواند دین را در هر موضوعی که باشد بی‌طرفانه درس دهد برای این‌که استاد عمر خود را صرف کرده تا آن درس را فرا بگیرد و در آن درس صاحب‌نظر شود و نمی‌تواند بی‌طرف باشد و مگر می‌تواند به دانشجویانش نگوید که من معتقد به این دین هستم؟ به‌طور مثال در کلاسهای اسلام‌شناسی خودم که اکثر آنها دانشجویان مسیحی، یهودی و هند و هستند و کمتر دانشجویان مسلمان به درس من می‌آیند. چون خود را صاحب‌نظر و بی‌نیاز از درس خواندن می‌دانند! من به آنها راست و واضح می‌گویم که من مسلمان معتقد هستم و توقع نداشته باشید که من چیزی را به شما بیاموزم که به آن اعتقاد ندارم! شرط ما

این است. اگر بخواهید دین را درس بدهید باید معرفت‌شناسی دینی را به خوبی در نظر داشته باشید و تجربه مردم را از دین نباید نادیده بگیرید و این بسیار مهم و حساس است. از آن‌جا که جامعه آمریکا خیلی سکولاریست است و دین و ایمان را جدای از همه چیز می‌داند و دین را تنها در مرحله خصوصی و شخصی صاحب نفوذ می‌داند، الان دین رایج شده و متدینان به خیابان آمده‌اند و تظاهرات می‌کنند. مثلاً در مسأله سقط جنین سه موضوع مهم موجود است: ۱- حق زن ۲- شرف نفس ۳- مسأله سیاسی. آیا زن حق دارد که در تصمیم‌گیریهایی که مرد در باره او می‌کند دخالت و احیاناً مخالفت کند؟ در آمریکا نیز همه تصمیم‌گیریهایی با مرد است. در دپارتمان ما که ۲۹ نفر هستیم تنها ۳ زن کار می‌کنند. زن در درس دادن و همه کارهای مهم در اقلیت است. در تصمیم‌گیریهایی کلی آمریکا زن نقش زیادی ندارد. ممکن است با او مشورت شود. ولی رأی نهایی با مردان است. مرحله چهارمی که در باره سقط جنین اکنون مورد بحث است این است که مسبب اصلی سقط جنین انحطاط اخلاقی مردم است. یعنی چون نمی‌توانند مسئولیت تربیت و تعلیم فرزندان را به دوش بکشند. هر عمل ناروایی جایز شمرده می‌شود و اگر به عمل ناروایی هم دست زدند سقط جنین وجود دارد. بنابراین مسأله به گونه‌ای با تعلیم و تربیت فرزندان ارتباط پیدا می‌کند. و تعلیم و تربیت فرزندان نیز با دین ارتباط پیدا می‌کند. پس می‌بینیم که مسأله از سقط جنین شروع می‌شود و با خانواده ارتباط می‌یابد و در نهایت به دین می‌رسد.

یعنی این‌که تعلیم و تربیت دینی باید در خانواده‌ها باشد و پدر و مادر اگر مسئولیت تعلیم و تربیت فرزندان را به خوبی انجام ندهند، فرزندان آنها از اعتیاد سردر می‌آورند و به عمل سقط جنین نیاز پیدا می‌کنند. این خود سبب شده است که در معرفت‌شناسی مسأله مهمی که در دانشگاهها مطرح می‌شود این است که دین باید از مرحله تئوری و نظریه بگذرد و به تجربه برسد و تجربه بشر را در نظر بگیرد. تجربه بشر این است که اگر دین در حد یک موضوع آکادمیک بماند، آن دین نمی‌تواند باعث بهبودی و رشد بشر گردد. اگر دین بخواهد Ethics (اخلاق) مردم را درست کند باید به میان جامعه و مردم [public] بیاید و این جاست که مسأله جدایی

دین و سیاست به وجود می‌آید. اکنون در آمریکا بحث است که چقدر می‌توان دین را در سیاست دخالت داد. اتفاقاً هیچ‌گاه در آمریکا دین از سیاست جدا نبود. چه در نظر جفرسون که اساسنامه آمریکا را نوشت و چه در نظر دیگران. یادتان می‌آید هنگامی که کندی می‌خواست رئیس‌جمهور آمریکا شود، مسأله مهم کاتولیک بودن او بود. آیا او از پاپ پیروی خواهد کرد یا از دولت آمریکا؟ پس باید میان کاتولیک بودن و رئیس‌جمهور بودن جدایی باشد. در عمل چنین امری محال بود و ممکن نبود که میان این دو امر جدایی باشد.

الان دین در جامعه آمریکایی به صحنه آمده است. در ده سال اخیر مقاله‌هایی که در موضوع دین در روزنامه‌ها و مجلات آمریکا نوشته شده است، از همه سالها بیشتر بوده است. چه در باره اسلام و چه در باره مسیحیت. البته هنوز در بسیاری از این مقاله‌ها به دیده نقد نگریسته شده و به متدینان با دید منفی می‌نگرند. ولی کم‌کم دارند به دین با دید مثبت می‌نگرند. مثلاً در کنفرانسی که اخیراً در دانشگاه جرج تاون برگزار شد و من حضور داشتم موضوع آن راهنمایی روزنامه‌نگاران در باره شناسایی دین به مردم بود. از همه سخنرانی‌ها معلوم بود که به دین توجه خاصی دارند.

بنابر یکی از آمارها ۹۶ درصد مردم آمریکا به خدا اعتقاد دارند. اما با این حال بسیاری گفته‌اند که ما نه به کلیسا و نه به معبد یهودیان می‌رویم. بنابراین معلوم است که جامعه آمادگی پذیرش دین را دارد، ولی کلیساها کارشان را رها کرده‌اند. کلیساها در آمریکا جوابگوی مردم و جوانان نیستند و لذا در حال تغییرند. جوانهای کاتولیک مسیحی و یهودیها پیش من می‌آیند و می‌گویند به ما نماز یاد بدهید. ولی من می‌گویم که چون این‌جا دانشگاه است من حق ندارم به شما نماز بیاموزم و مذهب خود را ترویج کنم. اصرار می‌کنند که به صورت شخصی و انفرادی نماز را به ما یاد بدهید، ولی من می‌گویم به مسجد دانشگاه بروید. آنها حتی می‌گویند ما از شما می‌خواهیم یاد بگیریم و ضبط صوت می‌آورند تا من نماز را به آنها یاد بدهم. باور کنید که چنین است. دانشجویی دارم به اسم «دیوید و وبر» که اکنون هنگام نماز در مسجد می‌ایستد و اذان می‌گوید. بسیار زیبا و بلند که از طریق ضبط صوت

آموخته است. این خود نشان می‌دهد که مردم به دین توجه دارند و دنبال روحانیتی هستند که آنها را به خداوند و جامعه مرتبط می‌سازد. دین اسلام با سادگی و کششهای آن، جذابیت خوبی دارد. اما اسلام در جامعه آمریکا که ما درس می‌دهیم با اسلام در جامعه شما فرق دارد. ما در جامعه‌ای تکثرگرا و پلورالیست زندگی می‌کنیم. وقتی اسلام را درس می‌دهیم نمی‌گوییم تنها ما اهل بهشت هستیم و دیگران همه اهل دوزخند و نیز نمی‌گوییم اهل سنت به خطا می‌روند. همان‌طوری که آقای دکتر طباطبایی فرمودند من شیعه امامی و اثنی عشری هستم و افتخار می‌کنم که پیرو مکتب اهل بیت (ع) هستم. ولی وقتی که خودمان را در آن‌جا معرفی می‌کنیم، خود را تنها «مسلمان» می‌دانیم. و حتی وقتی می‌پرسند که شیعه یا سنی هستید؟ ما در پاسخ تنها می‌گوییم مسلمانیم. جواب ما هم درست است. علی بن ابی طالب هم نمی‌گفت که من شیعه‌ام و ابوبکر هم نمی‌گفت من سنی‌ام! اسلام جزء هویت ماست و این خود در آمریکا کفایت می‌کند.

بنابراین تلقی ما از اسلام با تلقی شما که در جامعه‌ای زیست می‌کنید که تقریباً همگی شیعه هستید فرق می‌کند و این خود به شما کمک می‌کند که مذهب خود را علناً معرفی کنید، ولی ما نمی‌توانیم. ما در آن‌جا در تقیه به جهاد مشغولیم و جهاد اصلی مان همین است که در بحث‌های ادیان‌شناسی بتوانیم شرکت کنیم. و این حقیقت را معرفی کنیم که اسلام یکی از دینهای مهم دنیاست و با این‌که آن را در جامعه آمریکا بسیار منفی معرفی می‌کنند، این توفیق به دست آمده که در همه دانشگاههای آمریکا «درس اسلام‌شناسی» گذاشته شود. حتی برای تدریس اسلام‌شناسی از من می‌خواهند که دانشجویان دکتری مسلمانی را معرفی کنم. چون آنها می‌خواهند که «اسلام‌شناسی» را مسلمان تدریس کند.

معنای «فنونولوژی» همین است. چون در آمریکا درس اسلام را، مسیحی، یهودی یا بهایی درس می‌دهند. از میان دانشجویان مسلمان بسیار اندکند که در رشته اسلام‌شناسی دکتری داشته باشند تا این درس را تدریس کنند. مسلمانان بیشتر به سوی رشته‌های پول‌ساز مثل مهندسی و پزشکی می‌روند و رشته ما پول ندارد. من یادم می‌آید که دانشجویی فلسطینی داشتم که ادیان‌شناسی می‌خواند.

پدرش با من تماس گرفت و گفت چرا پسر من را تشویق کردی که ادیان‌شناسی بخواند؟ من می‌خواهم او پزشک شود. من گفتم: من او را مجبور نکردم. البته او اکنون وکیل است در راه آزادی فلسطین می‌کوشد. من خودم هم وقتی دانشجوی بودم این سخنها را به من می‌گفتند که ادیان‌شناسی پول ندارد. ولی برعکس اکنون در آمریکا دکتر رشته اسلام‌شناسی، چه زن و چه مرد در دانشگاهها بسیار طالب دارد. دانشجویان دکتری ادیان‌شناسی که مسلمان باشند بسیار اندکند و اکثر مسیحی هستند. چهار دانشجوی دوره دکتری من مسیحی هستند و بسیار هم خوب درس می‌خوانند. با اشتیاق تمام، بی طرفانه و بسیار با محبت.

من به شما برادرانه توصیه می‌کنم که درستان را در سطحی ببرید که ما بتوانیم چند دانشجوی از میان شما در دوره فوق لیسانس و دکتری در دانشگاه ویرجینیا و دانشگاههای دیگر بپذیریم و شما بتوانید دکتری بگیرید و روزی استاد دانشگاههای آمریکا در رشته اسلام‌شناسی بشوید..

پرسش و پاسخ

س - آیا امکان دارد که استاد بی آن‌که به موضوعی اعتقاد داشته باشد بتواند آن را درس دهد؟ مثلاً عده‌ای می‌گویند که دکتر شریعتی چنین بوده است.

ج - من فکر نمی‌کنم که هیچ استادی بتواند درس را به آن صورتی القا کند که در آن «نفاق» باشد. من برخی از مقاله‌ها را می‌خواندم که می‌گفتند دکتر شریعتی چپی است و به دین اعتقادی ندارد. ولی دکتری که من می‌شناختم و مانند برادر بزرگوارم بود متدین و پاک ایمان بود. بنابراین من که در درسهای او شرکت می‌کردم، هیچ وقت حس نکردم که میان آنچه می‌گفت و حالات درونی اش تضادی باشد. هرچه می‌گفت درست موافق حالت درونی اش بود.

س - اکنون در ایران مناسک و شعائر دینی انجام می‌گیرد و گویا این بروزات و ظهورات در آمریکا وجود ندارد. آیا می‌توان در جامعه‌ای مثل آمریکا از حضور و وجود دین سخن گفت؟

ج - توصیه بنده این است که از قضاوت‌های سرسری و صدور حکم در مورد

هو جامعه‌ای باید حذر کرد. من در زمان شاه این‌جا دانشجو بودم و در آن زمان هم دین چندان بروز و ظهور نداشت. هر دینی در هر جایی نوساناتی دارد. گاهی از دین روی برمی‌گردانند و گاهی بدان رو می‌کنند. شما فکر می‌کنید که وقتی جمهوری اسلامی برقرار شد آیا مردم به دین روی آوردند؟

در همه مذاهب و ادیان ما هم افراد ظاهرگرا داریم و همه کسانی که می‌خواهند معرفت دین را دقیقاً حاصل کنند. خیلی از ما به نام، مسلمانیم و در ظاهر هم نماز می‌خوانیم، ولی ممکن است در باطن مسلمان نباشیم. الان رفتار ما با یکدیگر رفتاری اسلامی و انسانی نیست. شما از وقتی که در کشورهای مثل سعودی و عراق و ... وارد فرودگاه می‌شوید آن‌چنان با شما با خشونت رفتار می‌کنند که در لندن و در کشورهای دیگر غربی با شما این‌گونه رفتار نمی‌کنند. ما اخلاقاً از دین خود دور شده‌ایم و این چیز تازه‌ای نیست و همیشه بوده است که مردم اصل دین را رها کرده‌اند و به ظواهر آن چسبیده‌اند. به واقع می‌خواهند خود را ارضا کنند و خدا را گول بزنند! من نماز می‌خوانم در عین حال شاید دروغ هم بگویم و مال مردم را هم بخورم. این کارها به هیچ وجه وجدانم را ناراحت نمی‌کند. این است که مسأله «دین واقعی داشتن» بسیار مهم است و دکتر شریعتی هم بسیار به آن توجه داشت و امام خمینی هم توجه بسیار بیشتری دارد. آیا واقعاً دین تنها نماز خواندن و روزه گرفتن و هر کار دیگر انجام دادن است یا این‌که دین واقعی این است که انسان مسئول بسازد؟ ما گنجینه‌های خود [پیامبر و معصومان (ع)] را از یاد برده‌ایم. شخصی از رسول خدا (ص) پرسید: «اخبرنی عن الدین یا رسول‌الله» یعنی ای رسول خدا؛ دین چیست؟ ایشان فرمود: «الطاعة للخالق و الشفقة علی المخلوق» یعنی: دین پیروی از خداوند و مهربانی با مخلوقات است. کجاست مهربانی ما؟ ما اصل دین را رها کرده‌ایم. مشکل ما، مشکل «دین نداشتن» نیست، مسأله «حقیقت دین را شناختن» است.

بدتان نیاید و مرا می‌بخشید! چون من خود را جزء خانواده شما و برادر شما می‌دانم این چنین سخن می‌گویم. شما هرچه از آمریکایی‌ها بد بگویید اما حقیقت این است که آنان حقیقتی از دین را دارند که ما نداریم و آن راستی و راستگویی

است. ما دروغ می‌گوییم. در همه چیز بهانه می‌آوریم. اگر از بچه‌های آمریکایی بپرسید که کجا بودی؟ راحت می‌گوید: «در پارتی بودم». یا اگر از او بپرسید که چرا درس نخواندی؟ خیلی راحت می‌گوید: «خواب بودم» نمی‌گوید مادرم مریض بود...! اساس دین بر راستگویی است. هر وقت که انسان راستگویی را رها کرد، دین هم فرار می‌کند.

س - آیا در آمریکا آزادید که هر درسی و موضوعی را مطرح و ارائه کنید؟
 ج - ما در آمریکا آزادیم که همه درس‌ها را بدسیم. ما حتی آراء و اندیشه‌های امام خمینی (ره) را هم درس می‌دهیم کتابهای ایشان را دانشجویان می‌خوانند. تا محیط به آن صورت آزاد نباشد، به رشد فکری نمی‌رسد. حتی وقتی که کلینتون آن رسوایی اخلاقی را به بار آورد ما در کلاس در باره آن علناً بحث می‌کردیم. حتی بعضی از دانشجویان می‌گفتند که ما نمی‌توانیم در زندگی انفرادی او دخالت کنیم و برخی آن را نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند که کسی که ریاست جمهوری را دارد باید از حیث اخلاقی طوری باشد که مردم او را الگو بدانند. ما در دانشگاه‌های آمریکا می‌توانیم هر بحثی را انجام دهیم و حتی آن‌طور که در آمریکا آزادانه درس می‌دهم فکر نکنم بتوانم در مثلاً کشور اردن درس بدهم. من هنگامی که در «کلیه الشریعة» اردن درس می‌دادم تقیه می‌کردم و هیچ‌وقت نگفتم که شیعه امامی هستم. اما یک روز در ایام جنگ عراق و ایران، استادان اردنی نشسته بودند و می‌گفتند شیعیان کافر هستند. من در این‌جا سکوت را جایز ندانستم و گفتم من شیعه هستم. آنان گفتند: آن شیعه مورد بحث ما شما نیستید. ولی من گفتم: من همان شیعه‌ای هستم که شما از آن بحث می‌کنید! ما کافر نیستیم و مسلمان هستیم. یعنی اینها آن تنگ‌نظریهایی را دارند که ما نمی‌توانیم مذهب خود را اظهار کنیم. شما خودتان فکر کنید که اگر یک سنی حنفی به میان شما بیاید تحملتان نسبت به او بسیار کم خواهد بود، مثل تحملی که ما در آمریکا داریم، نیست. تحمل و تساهل در رشد فکری انسان بسیار مهم است.

البته FBI پیش من می‌آید و من را اذیت می‌کند و می‌گوید که فلان‌جا چنین سخنی را گفتی، ولی من می‌گویم به شما ربطی ندارد. حتی به آنان گفتم که دیگر

به دفتر من وارد نشوید. اگر وارد شوید شما را به دادگاه می‌برم. به نظر من آزادی اصل اسلام و روح اسلام است و ما نمی‌توانیم از آن جدا باشیم.

س - نظرتان درباره قرائت‌های مختلف از دین چیست؟

ج - ما کلیسا نداریم. فرق ما با مسیحیان در «کلیسا نداشتن» است. وقتی کلیسا موجود است یک قرائت داریم. واتیکان یک قرائت از دین دارد، کاتولیک قرائتی دیگر. ما مثل پروتستان هستیم و قرائت‌های مختلف را داریم. برای همین است که مثلاً در مذهب ابوحنیفه و شافعی تنها این دو نیستند، بلکه دانشمندان بسیاری هستند که به عنوان فقهای مذهب حنفی و شافعی معرفی می‌شوند. یا در مذهب امامیه، فقهای امامیه بسیارند، مثل شیخ طوسی و سیدمرتضی و ... ما تا به حال باب اجتهاد را نبسته‌ایم و نگفته‌ایم که قرائت‌های مختلف از دین نباید باشد. البته یک چیزی را در نظر بگیرید: وقتی که دولت بر روی یک مبنایی دارد کار می‌کند، به قرائت‌های مختلف مجال بروز نمی‌دهد. دولت در آمریکا می‌گوید ما از اساسنامه تنها یک قرائت داریم و آن قرائت را به شما ارائه می‌دهیم و شما باید از آن قرائت اطاعت کنید. ولی در دانشگاه قرائت‌های مختلف وجود دارد.

قرآن خودش به قرائت‌های مختلف دعوت می‌کند «لعلکم تتفكرون»، «لعلکم تتدبرون». وقتی قرآن ما را دعوت می‌کند مشخص می‌شود که این را در نظر گرفته است. رسول اکرم (ص) نیز همین‌طور بوده‌اند و به عقیده و رأی مردم مجال بروز می‌دادند.

پس اگر شما اثبات کنید که قرائتتان درست است و همه شرایط تحقیق را به جا آورید، حق دارید نظر خود را ارائه دهید. ولی اگر بدون دلیل و بدون رعایت شرایط تحقیق نظر بدهید، این پذیرفتنی نیست.

ما در آمریکا آن‌گونه به دانشجوی درس می‌دهیم که او را آزاداندیش بار بیاوریم. یعنی آزاد گذاشتن او تا او پرورش و رشد عقلی بیابد و تا وقتی او را در بحث کردن آزاد نگذاریم این‌گونه نخواهد شد. البته گاهی هم بحث‌ها تند می‌شود، ولی من دانشجویان را چونان بچه‌های خود می‌دانم و آزاد می‌گذارم بحث کنند و در نهایت هم نظر خود را می‌گویم. اساساً رشد فکری در بحث میسر می‌گردد.

س - این که شما فرمودید اکنون در آمریکا نوعی گرایش به سوی دین یا مطلق معنویت است، آیا نمی‌توانیم آن را بخشی از فلسفه تاریخ بدانیم؟ در کشور خودمان نیز مثلاً نسبت به غرب در برخی از برهه‌های زمانی افراط و در برخی برهه‌ها تفریط گردید. آیا می‌توانیم گرایش امروزی جوامع غربی به دین را واکنش به آن زیاده‌رویهای سابق بدانیم؟

ج - بالاخره انسان عاقل است و می‌تواند خوب و بد را تشخیص دهد. جامعه‌ای که با کتاب مانوس است و کتابخوان است از ایدئولوژی‌های دیگری خبر نیست. اسلام جذابیتی خاص دارد و آن ساده بودن آن است. پیام اسلام نسبت به پیام مسیحیت خیلی ساده‌تر است و آن پیچیدگی پیام مسیحیت را ندارد. وقتی کتاب کلام مسیحی را می‌خوانی، گیج می‌شوی و دانشجویان من همه این مطلب را می‌گویند که مسیحیت یک الهیات (Theology) و علم کلامی دارد که اصلاً نمی‌شود آن را پذیرفت و عقلاً نمی‌توان تثلیث را پذیرفت. ما مسلمانان اعتقادات بسیار ساده‌ای داریم. شما مسلمانان چون در جامعه اسلامی زندگی می‌کنید نمی‌توانید این حقیقت را حس کنید که اسلام چه جذابیتی دارد. حقیقت جذابیت اسلام را آن دانشجوی مسلمانی حس می‌کند که در آمریکا تنهاست. می‌بیند مردمی که حتی مسلمان نیستند می‌آیند و به سوی اسلام جذب می‌شوند. بنابراین حتماً جذابیتی وجود دارد که آنها به طرف ما می‌آیند. ما این نعمت خداوند را چون فراوان است، قدر نمی‌نهم. چون همیشه پیش ما بوده ولی آنهایی که آن را ندارند قدرش را بیشتر می‌دانند. حتی بچه‌های ایرانیانی که در آمریکا بوده‌اند و دارای ثروت فراوان هستند، اکنون به «اسلام‌شناسی» و تحصیل اسلام در دانشگاه‌ها روی آورده‌اند. من وقتی از این دانشجویان می‌پرسم که چرا به تحصیل «اسلام‌شناسی» روی آورده‌اید؟ آنان می‌گویند که پدر و مادرمان از اسلام متنفر بودند. حتی بچه‌های همه ایرانیان یکی دو نسل پیش در دانشگاه‌ها می‌خواهند درس اسلام‌شناسی بخوانند و حتی به تشیع افتخار می‌کنند. دانشجویی دارم آمریکایی و ایرانی‌الاصل که به شیعه بودن خود افتخار می‌کند. من نمی‌خواهم در این بحث از دیدگاه مارکسیسم و هگلیزم نگاه کنم و جبر تاریخ را به راحتی بپذیرم، چون من دانشجوی تاریخ هستم. من

می‌گویم که شرایط جامعه طوری هست که انسان خواهی نخواهی زمانی به خویشتن خویش و طبیعت خویش بازخواهد گشت. طبیعت بشری چیست؟ خداشناسی.

س - از دیدگاه شما دانشجوی الهیات پس از فارغ‌التحصیلی به چه شغلی بپردازد خوب است؟

ج - فارغ‌التحصیلان ادیان‌شناسی در آمریکا بیشتر در بخش مراقبت‌های بیمارستانها، خدمات اجتماعی، پرورشگاهها و بخش‌هایی که با تعلیم و تربیت صحیح و روح و روان سروکار دارند گمارده می‌شوند. منظور این است که دانش‌آموختگان الهیات عاطفه بهتر و ترحم بیشتری دارند و جامعه و دردهای اجتماع را بیشتر می‌شناسند و درک می‌کنند.

من دعا می‌کنم که خداوند کوشش‌های ما را در معرفت دین و رسالت خودش بپذیرد و دعایی که خیلی دوست دارم این است:

اللهم ادخلنا في كل خير ادخلت فيه محمداً و آل محمد و اخرجنا من كل سوء اخرجت منه محمداً و آل محمد صلواتك عليه و عليهم اجمعين والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی